

۱۸۴۹۸۴۴

شنوی مغنوی

دفتر پنجم

تألیف مؤلفان ادب بلخی
براساس نسخه‌ی ریخت نیکلسون

به کوشش احمد مرشدی

انتشارات ساحل زندگی

تهران - ۱۳۹۴

مثنوی معنوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی

دفتر پنجم

به کوشش: احمد مرشدی

ناشر: انتشارات ساحل زندگی

صفحه‌آرایی و ناظر چاپ: سعیده حسین زاده

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹-۸-۹۸۶۵۷-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال



انتشارات ساحل زندگی

دفتر تهران: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پلاک ۶

تلفن: ۶۶۴۹۲۲۲۷

سرشناسه: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۴۷۲. ن. عنوان و پدیدآور: مثنوی معنوی براساس نسخه رینولد نیکلسون/تالیف مولانا جلال الدین محمد بلخی، مشخصات نشر: تهران: ساحل زندگی، ۱۳۹۶. مشخصات ظاهری: ۱۹۸ص. فروست: مثنوی معنوی؛ دفتر اول. شابک: ۹-۸-۹۸۶۵۷-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا، موضوع: شعر فارسی - قرن ۷ق. شناسه افزوده: نیکلسون، رنالد لین، ۱۸۶۸ - ۱۹۴۵م. مصحح: رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج ۵. PIR۵۲۹۹/۱۱. رده‌بندی دیویی: ۲۰۵۶۰۶۸. شماره کتابشناسی: ۸۶۱/۳۱

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۳	بسم الله الرحمن الرحيم
۱۴	تفسیر خداوند از آنکه من از آنکه خسرانم اینک
۱۶	در سبب ورود آمدن حدیث مصطفی که آنکافر یا کُل
۱۷	در حجره گشادگی می بینم همان و خود را پنهان کردن
۱۸	سبب رجوع آن مهمان به خانه ی مصطفی در آن ساعت که
۲۰	نواختن مصطفی آن عرب مهمان او و بکین دادن او
۲۱	بیان آنکه نماز و روزه و همه چیزها را می بینم
۲۲	پاک کردن آب همه پلیدی ها را و باز پاک کردن
۲۳	استعانت آب از حق جلّ جلاله بعد از تیره شدن
۲۴	گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی
۲۴	در بیان آنکه نور خود از اندرون شخص متور
۲۵	عرضه کردن مصطفی شهادت را بر آن مهمان خویش
۲۶	بیان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم او نیا می شود تا
۲۷	انکار اهل تن غذای روح را و نرزدن ایشان بر غذای خسیس
۲۷	مناجات
۲۸	تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هر کسی از آن لوح آنکه
۲۸	تمثیل روش های مختلف و همت های گوناگون به اختلاف
۲۹	تفسیر یا حَسْرَةُ عَلَيَّ الْعِيَاد
۳۰	سبب آنکه فرجی را نام فرجی نهادند از اول

- ۳۱ صفت طاووس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم ۷ او را
- ۳۳ در بیان آنکه لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس
- ۳۵ تفاوت عقول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان گویند
- ۳۶ حکایت آن اعرابی که سگ او از گرسنگی می‌مرد و انبان او
- ۳۷ در بیان آنکه هیچ چشم بدی آدمی را چنان مهلک نیست که
- ۳۷ تفسیر وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ
- ۳۹ فضی آن حکیم که دید طاووسی را که پر زیبای خود را
- ۴۰ در بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنه از فکرت‌ها مشوش
- ۴۰ در بیان قلم رسول «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَام»
- ۴۱ در بیان آنکه رب عمل عاشق از حق هم حق است
- ۴۲ در تفسیر إِنْ رَأَى مَاءً مَاتَ إِلَّا وَ تَمَتَّى أَنْ يَمُوتَ
- ۴۳ در بیان آنکه عفو و رحمت و بخل محبوسند همچو
- ۴۴ جواب گفتن طاووس آن سانس را
- ۴۴ بیان آنکه هنرها و زیرکی‌ها و مال دنیا همه در پرهیز
- ۴۵ در صفت آن بیخودان که از شر خود هنر خود این شده‌اند
- ۴۷ در بیان آنکه ما سیری الله هر چیزی آکن و ماکن است
- ۴۹ سبب کشتن خلیل زاغ را که آن اشارت به قمع ندادم
- ۵۰ مناجات
- ۵۲ قَالَ النَّبِيُّ إِنْ حَمَرُوا ثَلَاثًا عَزِيرٌ قَدِيمٌ ذَلٌّ وَ غِنَى قَوْمٌ
- ۵۳ قضای محبوس شدن آن آهو بجه در آخور خران و طمعش
- ۵۳ حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزوار که همه رافضی
- ۵۶ نفعش قضای آهو و آخور خران
- ۵۷ تفسیر إِنْ أَرَى سَنَعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَنَعَ عِجَافٍ
- ۵۸ بیان آنکه کشتن خلیل خروس را اشارت به قمع و قهر
- ۵۹ تفسیر خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ

تفسیر آسَفَلْ شَافِلِینَ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا	۵۹
مثل عالم هست نیست نما و عالم نیست هست نما	۶۲
در تفسیر قول مصطفی لَأَیَّدُ مِنْ قَرِینٍ بِذَقْنِ مَمْنَك وَ هُوَ	۶۳
تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ	۶۴
در تفسیر قول مصطفی مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاءُ	۶۵
در من این بیت	۶۶
سبب عداوت عالم یگانه: بستن ایشان به اولیای خدا	۶۸
در بیان آنکه برد بدکار چون متمکن شود در بدکاری و اثر	۶۹
مناجات	۷۱
پرسیدن پادشاه از آن واعظ نبوت که رسول راستین	۷۱
داستان آن عاشق که با معشوق بود بی سر و خدمت ها و	۷۲
یکی پرسید از عالمی عارفی که اگر در نماز کسی بگریه	۷۴
میریدی درآمد به خدمت شیخ و از این شیخ	۷۴
داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت می را و او را	۷۷
تمثیل تلقین شیخ مریدان را و پیغامبر امت را که ایشان طاعت	۸۲
صاحب دلی دید سگی حامله در شکم آن سگ بهجگان بانگ	۸۳
قصه اهل ضرعان و حسد ایشان بر درویشان که پدر ما از	۸۵
بیان آنکه عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست همچون	۸۸
در ابتدای خلفت جسم آدم که جبرئیل را اشارت کرد	۸۹
فرستادن میکائیل را به قبض حفته ی خاک از زمین جهت	۹۰
قضه ی قوم یونس بیان و برهان آن است که تضرع و زاری	۹۱
فرستادن اسرافیل را به خاک که حفته یی برگیر از خاک	۹۲
فرستادن عزرائیل ملک اعزم و الحزم را به برگرفتن	۹۳
بیان آنکه مخلوقی که تو را از او ظلمی رسد به حقیقت او	۹۵

- جواب آمدن که آنکه نظر او بر اسباب و مرض و زخم نیغ ۹۶
- در بیان وخامت جرب و شیرین دنیا و مانع شدن او از طعام ۹۸
- جواب آن مُغفَل که گفته است که خوش بودی این جهان اگر ۹۹
- فیعَا بُرْجَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُغْطَى النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا ۹۹
- قصه‌ی ایاز و حجره داشتن او جهت جارق و پوستین و گمان ۱۰۳
- دان آنکه آنچه بیان کرده می‌شود صورت قصه است و آنکه ۱۰۵
- حکمت نظر کردن در جارق و پوستین که فَلْيَنْظُرْ ۱۰۶
- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نَارٍ؛ و قوله تعالى في حق إبليس إِنَّهُ ۱۰۷
- معنی آنکه آرینا الأشياء کما هی؛ و معنی اینکه لو کُنِيف ۱۰۹
- بیان حاد حق و معشوق از روی حقیقت اگر چه متضادند ۱۱۰
- معشوقی از عاشق پرسید که خود را دوست‌تر داری یا مرا ۱۱۱
- آمدن آن امیر نادر اسیر همدان شب به گشاد آن حجره‌ی ۱۱۳
- بازگشتن نمامان از حجره‌ی این امیر سوی شاه توبه نهی و ۱۱۴
- حواله کردن پادشاه قبول و توبه‌ی نمامان حجره ۱۱۵
- فرمودن شاه ایاز را که اختیار کن از خود و مکافات که از عدل ۱۱۶
- تعمیل فرمودن پادشاه ایاز را که زود این حکم بده ۱۱۷
- حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت و گوی ۱۱۸
- در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب آن سخن ۱۱۹
- حکایت در بیان توبه‌ی نصوح که چنان که شیر از پستان بیرون ۱۲۲
- در بیان آنکه دعای عارف واصل در خواست او از حق همچو ۱۲۳
- نوبت جستن رسید به نصوح و آواز آمدن که همه را جشنیم ۱۲۴
- یافته شدن گوهر و خلای خواستن حاجیان و کنیزکان ۱۲۵
- باز خواندن شهزاده نصوح را از بهر دلایلی بعد از استحکام ۱۲۶
- حکایت در بیان آنکه کسی توبه کند و پشیمان شود و باز آن ۱۲۷
- تشبیه کردن قطب که عارف واصل است در اجرای دادن خلق ۱۲۸

فهرست / ۷

۱۲۹	حکایت دیدن خر هیزم فروش با نوایی اسپان نازی بر آخر
۱۳۰	ناپسندیدن روباه گفتن خر را که من راضی ام به قسمت
۱۳۱	جواب گفتن خر روباه را
۱۳۱	جواب گفتن روبه خر را
۱۳۱	جواب گفتن خر روباه را
۱۳۱	در تقریر شیخی ترمذی حکایت آن زاهد که توکل را امتحان
۱۳۲	جواب داد روباه خر را و تحریض کردن او خر را بر کسب
۱۳۲	جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسب هاست که هر
۱۳۳	مثل آوردن آنکه در بیان آنکه در مخیر دولتی قر و اثر آن
۱۳۵	فرق میان دعوت شیخ کاملاً اصل و میان سخن ناقصان
۱۳۶	حکایت آن محنت و پرمردن لیلی از در حالت لواطه که
۱۳۷	غالب شدن حیلای روباه بر احمق و تنگ نظر خر و کشیدن
۱۳۸	حکایت آن شخص که از ترس خویشان را در خانه پنهان
۱۴۰	بردن روبه آن خر را پیش شیر و جستن خر از شیر و عتاب
۱۴۱	در بیان آنکه نقض عهد و توبه موجب بلا بود بلکه موجب
۱۴۱	دوم بار آمدن روبه بر آن خر گریخته تا باز بفریدش
۱۴۲	جواب گفتن خر روباه را
۱۴۳	جواب گفتن روبه خر را
۱۴۴	حکایت شیخ محمد سرزوی غزنوی
۱۴۵	آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به شهر عزین و زبیل
۱۴۷	در معنی کَلَالٌ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَکَ
۱۴۸	رفتن آن شیخ در خانه‌ی امیری بهر گدیه روزی چهار بار به
۱۴۹	گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او و ایثار
۱۵۰	اشارات آمدن از غیب به شیخ که این دو سال به فرمان ما
۱۵۱	دانستن شیخ ضمیر سائل را بی گفتن و دانستن قدر وام

- سبب دانستن ضمیرهای خلق ۱۵۲
- غالب شدن مکر ربه بر استعصام خر ۱۵۲
- در بیان فضیلت احتما و جوع ۱۵۳
- مثل ۱۵۳
- حکایت مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او واقف شد. او را ۱۵۳
- حکایت آن گاو که تنها در جزیره‌یی ست بزرگ حق تعالی آن ۱۵۴
- صید کردن شیر آن خر را و تشنه شدن شیر از کوشش رفت به ۱۵۵
- حکایت آن راهب که روز با چراغ می‌گشت در میان ۱۵۶
- عوت که مسلمان مغ را ۱۵۷
- مثل شیطان در آسمان ۱۵۸
- جواب گفت مؤمن سنی بر جبری را و در اثبات اختیار بنده ۱۶۰
- درک وجدانی بر اختیار و تسلیم و اضطراب و ۱۶۲
- حکایت هم در بیان فقر و خلوص بیان آنکه ۱۶۴
- حکایت هم در جواب جبری و اثبات فقر و صحت امر و ۱۶۵
- معنی ماشاء الله کان یعنی خواست راست او و مبارضای او ۱۶۷
- و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ یعنی جَفَّ الْقَلَمُ وَ كُنَّا لَا نَكْتُبُ ۱۶۸
- حکایت آن درویش که در هری غلامان آراسته‌ی عمر ۱۷۰
- باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سنی را که به اسلامش ۱۷۲
- پرسیدن پادشاه قاصد اباز را که چندین غم و شادی با چارق ۱۷۴
- گفتن خویشاوندان مجنون را که حُسْنِ لُبِّی به اندازه‌یی ست ۱۷۵
- حکایت جوّحی که چادر پوشید و در وعظ میان زنان نشست ۱۷۷
- فرمودن شاه به اباز باز دیگر که شرح چارق و پوستین آشکارا ۱۷۸
- حکایت کافری که گفتندش در عهد ابایزید که مسلمان ۱۷۹
- حکایت آن مؤذن زشت آواز که در کافرستان بانگ نماز ۱۷۹
- حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گریه خورد ۱۸۱

۱۸۳	حکایت آن امیر که غلام را گفت که می‌باید غلام رفت و.....
۱۸۴	حکایت ضیاء ذلق که سخت دراز بود و برادرش شیخ اسلام.....
۱۸۵	رفتن امیر خشم آلود برای گوشمال زاهد.....
۱۸۶	حکایت مات کردن دلقک سید شاه بزمید را.....
۱۸۷	انداختن مصطفی خود را از کوه جری از وحشت دیر.....
۱۸۸	جواب گفتی از مر آن شفیعیان را و همسایگان زاهد را که.....
۱۸۹	رم با بست و پای امیر را بوسیدن و لایه کردن.....
۱۹۰	باز جواب گفتن از ایشان را.....
۱۹۱	تفسیر این آیه که و انما تدان الآخرة لاهي الحیوان لو كانوا.....
۱۹۲	دگر بار استدعای شاه از که اوایل کار خود بگو و مشکل.....
۱۹۳	تمثیل تن آدمی به مهمانخان و اندیشه های مختلف به مهمانان.....
۱۹۳	حکایت آن مهمان که زن خدا را خانم است که باران.....
۱۹۵	تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل آید به مهمانان نو که.....
۱۹۶	نواختن سلطان ایاز را.....
۱۹۷	وصیت پدر دختر را که خود را نگه دار تا حامله.....
۱۹۸	وصف ضعیف دلی و سستی صوفی سایه پرورد مجاهده.....
۱۹۹	نصیحت مبارزان او را که با این دل و زهره که تو داری که از.....
۲۰۰	حکایت عیاضی رحمه الله که هفتاد غزو کرده بود سینه برهنه.....
۲۰۲	حکایت آن مجاهد که از همان سیم هر روز یک دزم در.....
۲۰۲	صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک مصور در.....
۲۰۲	اظهار کردن صاحب موصل آن کنیزک را به خلیفه تا خون.....
۲۰۶	پشیمان شدن آن سر لشکر از جنایت که کرد و سوگند دادن.....
۲۰۷	حجت متکبران آخرت و بیان ضعف آن حجت؛ زیرا حجت.....
۲۰۸	آمدن خلیفه نزد آن خوبروی برای جماع.....
۲۰۸	خنده گرفتن آن کنیزک را از ضعف شهوت خلیفه و قوت.....

- ۲۰۹ فاش کردن آن کنیزک آن راز را با خلیفه از بیم زخم شمشیر و
- ۲۱۰ عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که بهوشاند و
- ۲۱۲ بیان آنکه نحن قسما که یکی را شهرت و قوت خیران دهد و
- ۲۱۲ دادن شاه گوهر را میان دیوان و مجمع به دست وزیر که این
- ۲۱۳ رسیدن گوهر از دست به دست آخر دور به اباز و کیاست اباز
- ۲۱۵ تشنیه زدن امرا بر اباز که چرا شکن و جواب دادن
- ۲۱۵ قصد شاه به شکن امرا و شفاعت اباز پیش تخت
- ۲۱۷ تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که لا ضیَر
- ۲۱۸ مجرم دانستن اباز خود را در این شفاعتگری و عذر این جرم

مقدمه

و بِهِ تَسْمِعُونَ وَ يَتَّبِعُونَ أَمْرًا مَعِينٌ
وَ اصْحَابِهِ أَرْحَمَ الرَّحِيمِينَ

این مجتد پنجم است در فقهی مثنوی، و تبیان معنی در بیان آنکه، شریعت همچو شمع است؛ ره می‌نمایاند و آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود و چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است؛ و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است؛ و جهت این گفته‌اند که، لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ لَطَلَّتِ الشَّرَائِبُ. همچنان که مس زر شود و یا خود از اصل زر بُود، او را نه علم کیمیا حاجت است؛ و نه شریعت است، و نه خود را در کیمیا مایلیدن، که آن طریقت است؛ چنان که گفته‌اند: سَلَبَ الدَّلِيلُ نَدَى الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ تَرَكَ الدَّلِيلَ الْوُصُولُ إِلَى الْمَدْلُولِ مَذْمُومٌ؛ حاصل آنکه شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب؛ و طریقت استعمال کردن داروهای مس را در کیمیا مایلیدن است؛ و حقیقت زر شدن مس. کیمیادانان به علم کیمیا شایسته‌اند، که ما علم این می‌دانیم؛ و عمل‌کنندگان به علم کیمیا شادند که، ما چنین کارها می‌کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که، ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد گشتیم؛ مَا مَاءٌ أَشْبَهَ بِمِائِ كُلِّ جُرْبٍ بَمَا لَدَيْهِمْ قِرْحُونٌ. یا مثال شریعت، همچو علم طب آموختن است و داروهای پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت صحت یافتن ابدی و از آن هر دو فارغ شدن. چون آدمی از این حیات میرد، شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند. حقیقت اگر دارد، نعره می‌زند که: يَا أَيُّهَا قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا عَقَرْتَنِي زَيْتِي، و اگر ندارد، نعره می‌زند که: يَا أَيُّهَا قَوْمِي لَمْ أَؤْتِ كِتَابِيَّةً وَ لَمْ أَدِرْ مَا حَسَابِيَّةً يَا أَيُّهَا كَانَتْ أَلْفَاظِيَّةً مَا أَعْلَى

عَنِّي مَا لِيَّ هَهُنَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةُ. شَرِيعَتِ عِلْمِ اسْتِ، طَرِيقَتِ عَمَلِ اسْتِ، حَقِيقَتِ الْوُصُولِ
إِلَى اللَّهِ. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيُعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وَ صَلِّ
اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ وَ عَشْرَتِهِ وَ سَلِّمْ تَسْلِيمًا.